

منصور عمار

عارف نامدار منصور عمار. یکی از مردان روزگار. و معاصرهارون الرشید بود. و شیخ عطار در تذکرة الاولیاء او را در طریقت. نگین خاتم هدایت. و امین عالم ولایت خوانده. و ابتدای حالش را چنین آورده است. که او روزی در راهی پاره کاغذی بدید که بروی نوشته بود.

بسم الہ الرحمن الرحیم

برای اینکه نام خدای در زیر پای نمازد. آن رقعہ را برداشت بخورد. چون بخفت. بخواب دید. که خدای گفت. ای منصور تو چون حرمت نام ما را نگاه داشتی مانیز در حکمت بر تو گشاده گردانیم.

بنابر این دیری نپائید که شرح صدری یافت یعنی دلش بنور علم و حکمت روشن گشت و در وعظ چنان داد سخن میداد. که عطار مینویسد، در وعظ کسی نیکوتر از او سخنی نگفتی. البته. قدر زر زرگر شناسد قدر گوهر گوهری و اما. در باره عظمت بسمله و بزرگداشت آن کتابها لازم هست و این صفحه گنجایش این مقال ندارد ولی همین قدر گفته میشود. که بقول حکیم نظامی.

بسم الہ الرحمن الرحیم هست کلید در گنج حکیم

یعنی بسمله مانند کلیدی هست که گنج حکمت قرآن با آن گشوده میشود و با این مفتاح در شهر علم محمدی مفتوح میگردد.

بنابر این. جای آن باید در دل پاک باشد نه بر سر گل و خاک.

و بایدش بر سر نهاد نه بر پای و بایدش بر جان فکند نه بر جای و مقصود عطار از خوردن بسمله . خوردن کاغذ بسمله نیست بلکه منظور دریافت معنی کلمه بسم‌الرحمن‌الرحیم هست زیرا هر که این معنی را بیافت علم را بیافت و هر که با این کلمه مبارک‌بارشد او منصور عمار شد.

منصور روزی در مجلسی مشغول وعظ بود. کسی از مجلسیان یادداشتی بوی نوشت که حاوی این بیت بود.

و غیر تقی یا مرالناس بی‌التقی

طیب یداوی لناس و هو مریض

یعنی کسیکه خودش متقی نیست و خلق را به تقوی امر میکند مانند طیبی هست که میخواهد دیگری را علاج کند . و خود از همه مریض تر هست و منصور عمار چنین جواب گفت:

توبقول و گفته من عمل کن که قول و عمل من ترا زیان ندارد. یعنی بقول شیخ اجل سعدی.

پوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

عاقل آن است در نظر گیرد موم انانی

گر نوشته است پند بر دیوار

اینک گفتاری چند از آن مرد خردمند است که ما از تذکرة الاولیاء گلچین کرده ایم شاید ارمغانی باشد برای خوانندگان مجله ارمغان. لذا . او گفت . حکمت سخن گوید . درد دل عارفان بزبان تصدیق و درد دل زاهدان ، بزبان تفضیل و در دل عابدان بزبان توفیق و درد دل مریدان بزبان تفکر و در دل عالمان . بزبان تذکر.

گفت . دل‌های بنده‌گان جمله روحانی صفت‌اند . پس چون دنیا بدان‌دل
راه یافت . روحیکه بدان دایها میرسید درخجواب شود .

گفت . هر که مشغول ذکر خلق شد . از ذکر حق بازماند .

گفت . سلامت نفس در مخالفت اوست و بلای تودر متابعت نفس است .

گفت . آرزوی دنیا ترك آر تا از غم راحت یابی . و زبان نگاه دارد تا
از عذرخواستن برهی .

گفت . شاد شدن از معصیت بدتر از خود معصیت است .

گفت . باک است خدائیکه دل عارفان را محل ذکر خودگردانید .

و دل زاهدان را . موضع توکل گردانید

و دل متوکلان را . موضع رضاگردانید

و دل درویشان را . موضع قناعت گردانید

و دل اهل دنیا را . وطن طمع دنیاگردانید

روزی هارون الرشید او را بحضور طلبید . پرسید . که

عالمترین خلق کیست و جاهلترین خلق کدام است . گفت عالمترین خلق .

مطیع ترسناک . و جاهلترین خلق . عاصی بی‌باک است و پس از وفات ابوالحسن او را

بخواب دید . گفت خدای باتوجه کرد گفت . فرمود مرا . توبودی که خلق را

به تقوی میخواندی و خود عمل نمیکردی گفتم بلی . ولی . اول نام ترا شناسم گفتم و آنگاه بر پیغمبر پاك تو صلوات میفرستادم . سپس خاق را نصیحت می کردم خدای فرمود . راست میگوئی . و بدین جهت مرا رحمت نمود و فرشتگان را فرمود تا مرا ثنا گویند .

حافظ مسلماً ملامتی است - بر حسب عقاید متداول میدانید که راه بینش و دانش از دو بیرون نیست یا مدرسه است و تحصیل علوم متداوله یا خانقاه است و صافی ساختن آئینه دل برای تجلیات حقایق بدستورهای پیر که غزالی در کتاب احیاء العلوم این تحقیق را فرموده و مثل نقاشان رومی و چینی را برای تجسم مطلب آورده و مولانا در مثنوی آنرا نظم نموده است ، ولی خواجه ما ز هر دو مقام و محل اعتراض میکند . ستایش خرابات میکند که مقام ثالثی است ولی بی نام و نشان آنجا که از هستی و انیت نشان نمیگذارد و خود بینی و خود - خواهی را از بیخ و بن خراب میکند . توفیق آشنائی با طریقه ای که از هر گونه تظاهر و خود نمائی بر کنار و جز خدا با هیچ چیز و هیچ کس کاری ندارد . اقبالی است که بهر کس ندهند و خواجه بعد از آنهمه مشقات و زحماتی که دیده و بمراد رسیده قدر این نعمت را خوب تشخیص میدهد .

(حافظ شناسی)